

ملوک بهمنی و جایگاه تشیع در دکن

دکتر خدیجه عالمی / استادیار دانشگاه تهران

چکیده

ملوک بهمنی (حک: ۷۴۸-۹۳۴ق) به عنوان اولین حاکمان مستقل مسلمان در دکن، تسنن را مذهب رسمی خود قرار دادند. با این‌همه، اقدامات و عملکرد برخی از آنان زمینه‌های رونق و شکوفایی تشیع در دکن را فراهم کرد. این امر از طریق حمایت از علما، صوفیان، سادات و شیعیان و جذب آنان از مناطق گوناگون اسلامی صورت گرفت. این نوشتار در صدد است به جایگاه تشیع در این دوره بپردازد تا از این طریق، روشن گردد چگونه تمایلات شیعی در دوره ملوک بهمنی رواج یافت؛ چنان‌که در سال‌های پایانی حکومت آنان، تشیع در بخش‌هایی از دکن توسط برخی فرماندهان نظامی به عنوان مذهب رسمی اعلام گردید.

کلیدواژه‌ها: بهمنی، چاکنه، گاوان، شاه نعمت‌الله ولی، گیسودراز، عادل‌شاه، احمدشاه.

مقدمه

تشیع از جمله مباحثی است که در حوزه مطالعاتی شبه قاره هند کمتر مورد توجه محققان قرار گرفته است. پژوهش‌های انجام یافته بیشتر معطوف به تبیین جایگاه اسلام در این منطقه بوده است. این امر از یکسو، و توجه محققان به دوره سلاطین دهلی از سوی دیگر، منجر به عدم توجه آنان به دوره‌هایی از تاریخ شبه قاره هند از جمله ملوک بهمنی شده است. دوره مذکور نقطه عطفی در تاریخ تشیع در شبه قاره هند به شمار می‌رود. ترویج تشیع در دکن، نه تنها ملوک بهمنی را به تشیع متمایل کرد، بلکه زمینه را برای رسمیت یافتن مذهب تشیع فراهم نمود. این مقاله به جایگاه مذهب در دوره نخست بهمنیان و گرایش برخی ملوک بهمنی به تشیع پرداخته و سپس نقش آنان در ترویج تمایلات شیعی در دکن را با تکیه بر منابع اصلی، به‌ویژه نسخ خطی، بررسی کرده است.

مذهب و تمایلات شیعی در سال‌های نخست حکومت ملوک بهمنی (۷۴۸-)**(۸۰۰ق)**

نفوذ اسلام در دکن پیش از فتوح مسلمانان در شبه قاره هند روی داد. این امر از طریق فعالیت‌های بازرگانی تجار مسلمان، که در سواحل جنوبی هند در رفت و آمد بودند، انجام شد. (رامهرمزی، ۱۳۴۸، ص ۸۴، ۱۲۲، ۱۳۳، ۱۳۵ / حسن، ۱۳۷۳، ش ۵۶، ص ۴۳) روایات جغرافی‌نویسان مسلمان نشان می‌دهد تا قرن هشتم هجری مسلمانان در مناطق گوناگون دکن، به‌ویژه در شهرهای ساحلی آن، نفوذ گسترده‌ای داشتند. (شریف ادیسی، ۱۹۸۹، ج ۱، ص ۱۸۷ و ۱۹۴ / ابوالفداء، ۱۸۴۰، ص ۳۵۷ / مقبول احمد، ۱۹۵۴، ص ۵۰ و ۵۷) وجود مساجد و خانقاه‌ها و حضور فقها، امام جمعه، قاضی و خطیب در این منطقه، حاکی از انسجام و هماهنگی جامعه مسلمانان پیش از شکل‌گیری اولین حاکمان مستقل مسلمان (ملوک بهمنی) در دکن است. در این میان، تصوف از اهمیت ویژه‌ای

برخوردار بود. ابن بطوطه به وجود خانقاه‌ها در این منطقه اشاره کرده، می‌نویسد: «در شهر، هنور (hinnur) شیخ محمد ناقوری (یکی از زاهدپیشگان) برای خود زاویه دارد. شیخ شهاب‌الدین کازرونی نیز در شهر کالیکوت خانقاه دارد و نذرهایی که مردم هندوستان در حق شیخ ابواسحاق کازرونی می‌کنند به وی می‌رسد.» (ابن بطوطه، ۱۹۰۶، ص ۵۵۳-۵۶۴) خانقاه همانند مسجد، نقش تبلیغی بر عهده داشت؛ چنان‌که مردم برای عبادت و شنیدن سخنرانی‌های مذهبی، بدانجا روی می‌آوردند. (Yazdani, 1960) (pp.307-308)

فعالیت‌های مذهبی خانقاه‌ها در این منطقه هنگامی گسترش یافت که محمد بن تغلق (سلطان دهلی)، در سال ۷۲۷ق پایتخت خود را از دهلی به دکن (دولت آباد) منتقل نمود. (غوئی شطاری، ۱۹۹۴، ص ۲۰-۲۲ و ۳۱-۳۳) وی پس از تعیین پایتخت جدید، اقدام به مهاجرت اجباری اهالی دهلی و اطراف آن نمود؛ چنان‌که سادات، مشایخ، علما و صوفیان نیز مجبور به مهاجرت شدند. (بداؤنی، ۱۳۸۰، ص ۱، ۱۵۷)

صوفیان در شهرهای گوناگون دکن، به‌ویژه در دولت آباد و خُلدآباد، حضور داشتند و مناطق مذکور را به عنوان مرکز و مکانی مناسب برای تبلیغ عقاید خویش قرار دادند. از این‌رو، ضمن ارائه تعالیم مذهبی به بنای خانقاه‌ها نیز اقدام کردند. همزمان با شکل‌گیری حکومت ملوک بهمنی، دکن محل تجمع صوفیان برجسته، به‌ویژه پیروان فرقه‌های «جنیدیه» و «چشتیه» گردید. امیرحسین علاء سجزی، میرمبارک کارون، شیخ برهان‌الدین غریب، شیخ رکن‌الدین جنیدی و شیخ عین‌الدین گنج‌العلم از جمله صوفیان برجسته‌ای بودند که در مهاجرت اجباری به دولت‌آباد منتقل شدند. (میرخورد، ۱۳۹۸، ص ۱۰۱-۲۰۳ و ۱۶۵-۳۰۳) صوفیان روابط خوبی با مسلمانان و هندوان داشتند و به دلیل ارائه تعالیمی مانند برابری و مساوات، پرهیزگاری، ساده‌زیستی و مهمان‌نوازی مورد توجه قرار گرفته، میان مردم محبوبیت یافتند. تبلیغ عشق، صلح، آرامش و برادری از سوی آنان در جذب مردم دکن به

دین اسلام بی‌تأثیر نبود، (نظامی، ۱۹۳۰، ص ۳۲۲) تا آنجا که یکی از آنان به نام شیخ حمّاد عده‌ای (هزار تن) از هندوان دکن را به اسلام و تصوّف جذب نمود. (بلگرامی، ۱۳۱۰ق، ص ۶)

افزایش روزافزون جایگاه مردمی صوفیان و تأثیر آنان در گرایش هندوان به دین اسلام، به معنای گسترش نفوذ معنوی آنان بود. از این‌رو، توجه حاکمان مسلمان بدانان معطوف شد. ملوک بهمنی در آغاز شکل‌گیری حکومت خویش، نیازمند حمایت آنان بودند. حضور علمای اهل تسنّن و همراهی آنان با سلاطین بهمنی به هنگام تاج‌گذاری آنان، دوره‌ای از حکومت بهمنیان را تحت تأثیر قرار داد. علاءالدین حسن نخستین سلطان بهمنی (حک: ۷۴۸-۷۵۹ق) تحت تسلط معنوی علمای مذهبی و صوفیان قرار داشت. ارتباط وی با شیخ محمد سراج جنیدی، (شیرازی، نسخه خطی، ش 142/362، ب ۷ب) و نظام‌الدین اولیاء (طباطبا، ۱۳۵۵ق، ص ۱۲) دو صوفی بزرگ سنی‌مذهب، و پیش‌گویی سلطنت وی از سوی آنان،^۱ پایه و اساس اعتقادات مذهبی دوره ملوک بهمنی را شکل داد. این امر منجر به ظهور موقعیت ویژه صوفیان در

۱. رفیع‌الدین شیرازی درباره پیش‌گویی‌های جنیدی درباره سلطنت حسن می‌نویسد: «حسن پیش از به سلطنت رسیدن، با شیخ محمد سراج جنیدی ملاقات می‌کرد و بیشتر وقت خود را با او می‌گذراند. در برخی ملاقات‌ها، مادر حسن نیز به همراه وی بود. در این ملاقات‌ها، شیخ محمد سراج جنیدی مکرّر سلطنت حسن را پیش‌گویی کرده بود. روزی حسن عمّامه شیخ را روی سر خود گذاشت. شیخ اظهار داشت: حسن از ما تاج می‌طلبد. وی همچنین می‌نویسد: شیخ روزی در خواب بود و آفتاب بر او می‌تابید. حسن با چادر خود، بر شیخ سایه افکند. وقتی شیخ از خواب بیدار شد و این ماجرا را مشاهده کرد، گفت: حسن از ما چتر شاهی می‌طلبد. همچنین روزی مادر حسن به نزد شیخ جنیدی رفت و پریشانی احوال حسن را برای وی بازگو کرد. شیخ در این ملاقات اظهار داشت: وقت غزا و نبرد فرارسیده است. حسن درباره تجهیزات لشکر اظهار نگرانی کرد. شیخ جنیدی، حسن را به طلا و زر راهنمایی کرد. وی توانست در زمینی که بر آن زراعت می‌کرد، طلا یابد و به دستور شیخ آن را صرف هزینه لشکر کند.» (ر.ک. شیرازی، نسخه خطی، ش 142/362، برگ ۷ ب)

دورهٔ علاءالدین حسن و جانشینان پس از وی گردید. اگرچه به نظر می‌رسد مسئلهٔ پیش‌گویی سلطنت علاءالدین حسن برای خوشایند ملوک بهمنی توسط مورخان به ثبت رسیده، با این‌همه، نشانگر اهمیت و اعتبار صوفیان در دکن است.

علاءالدین حسن پیش از آغاز حکومت خویش، به راهنمایی شیخ محمد سراج جنیدی، در زمینی که بر آن زراعت می‌کرد، طلا یافت و آن را به هنگام شورش علیه سلطان محمد بن تغلق (سلطان دهلی)، صرف هزینهٔ لشکر نمود. (شیرازی، نسخهٔ خطی، ش 142/362، ب ۸ الف و ب) سپس وی در حالی که شیخ جنیدی چتری سیاه را روی شانهٔ او گرفته بود، تاج‌گذاری کرد. (سلطان محمد، ۱۹۰۲، ص ۱۳۵) علاءالدین حسن پس از تاج‌گذاری (به عنوان اولین سلطان سلسلهٔ بهمنی)، پنج من طلا و ده من نقره به پیروان شیخ برهان‌الدین غریب (در خلدآباد) اعطا کرد تا برای شادی روح شیخ نظام‌الدین اولیاء میان فقرا و نیازمندان تقسیم شود. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۲۷۷)^۱

علاءالدین حسن به دیگر صوفیان نیز توجه ویژه‌ای داشت. وی پس از سرکوبی شورش محمد بن عالم لاجین و فخرالدین مهردار (مخالفان حکومت ملوک بهمنی) به سوی «سگر» (یکی از مناطق دکن) حرکت کرد و پس از شنیدن خبر درگذشت محمد بن تغلق، هدایای ارزشمندی به صوفیان از جمله شیخ عین‌الدین گنج‌العلم صوفی جنیدی، بیجاپوری (مرید و خلیفهٔ خواندمیر)، سید علاءالدین جانپوری و مولانا معین‌الدین هروی (معلم شاهزاده محمد) اعطا کرد. (طباطبا، ۱۳۵۵ق، ص ۲۰-۲۱) وی

۱. برهان‌الدین تا سال ۷۲۴ق / ۱۳۲۴م در دهلی بود و در فاصلهٔ سال‌های ۷۲۵-۷۲۷ق / ۱۳۲۴-۱۳۲۷م به دکن مهاجرت کرد. فوت وی در سال ۷۳۴ق / ۱۳۳۳م روی داد. حضور وی در دولت‌آباد منجر به گسترش طریقهٔ «چشتیه» در دکن شد. به‌گونه‌ای که یکی از شاگردان وی نزدیک به هزار تن از مسلمانان دکن را وارد این فرقه نمود. (ر.ک. Mahdi Hasan, 1938, pp.161-163) 163 ملکاپوری می‌نویسد: پس از ورود برهان‌الدین غریب به دکن، بسیاری از صوفیان به دکن روی آوردند. (ر.ک. ملکاپوری، ۱۹۱۳، ص ۴۶۰)

همچنین هنگام دریافت خبر مرگ محمد بن تغلق، بر اساس نذری که کرده بود، جاگیر کودچی (واقع در دکن) را به رهبر معنوی‌اش شیخ جنیدی بخشید. (ملکاپوری، بی‌تا، ص ۳۹۲)

هنگامی که علاءالدین حسن به سوی گجرات حرکت کرد، احساس بیماری نمود و مجبور به بازگشت شد. وی فرزندش محمد را به گجرات فرستاد و سپس برای جلب رضایت شیخ جنیدی به حضور وی رفت. پس از بازگشت شاهزاده محمد از نبرد، به دستور علاءالدین حسن یک پنجم غنایم جنگی به سوی شیخ جنیدی فرستاده شد تا آن را میان فقرا تقسیم کند. (تذکره اولیای دکن، نسخه خطی، ش ۱/۳/الف/۱۴، ب ۱ ب / Briggs, 1981, v.2, p.302)

علاءالدین حسن در اواخر عمر خود، در حضور علما و مشایخ توسط صدرالشریف سمرقندی از گناهان خویش توبه کرد و دستور داد تمامی زندانیان بجز هفت نفر آزاد شوند. وی همچنین به پسران خود، محمد و محمود، مبالغ زیادی بخشید و دستور داد آن را در مسجد جامع میان نیازمندان، مشایخ و علمای حنفی مذهب تقسیم کنند. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۲۸۰-۲۸۱)

همزمان با آغاز سلطنت محمدشاه (حک: ۷۵۹-۷۷۶ق) مادر وی در سال ۷۶۱ق به همراه هزار نفر، از دابل (Dabul)، واقع در سواحل غربی دکن به سوی حجاز، به قصد زیارت خانه کعبه حرکت کرد. سلطان محمد کل خزانه حکومتی را به وی اعطا نمود. ملکه هزینة ازدواج چهار هزار تن در حجاز را تقبل کرد و سپس با خلیفه مصر معتضد بالله ارتباط برقرار نمود. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۲۸۵) اگرچه خلفای عباسی قدرت سابق خود را از دست داده بودند، اما هنوز نام خلیفه، میان مسلمانان دارای ارزش و اهمیت معنوی بود. اقدام ملکه در کسب اجازه خطبه‌خوانی و ضرب سکه از

سوی خلیفه عباسی برای سلطان محمد (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۲۸۵)^۱ گواه این مطلب است. به نظر می‌رسد سلطان محمدشاه خلأ مشروعیت دینی در حکومت ملوک بهمنی را تشخیص داد و نسبت به کسب اجازه خطبه‌خوانی از سوی خلیفه عباسی اقدام نمود. با این‌همه، این امر منجر به کاهش نفوذ علمای مذهبی و صوفیان در دربار ملوک بهمنی نگردید.^۲

اگرچه انتساب علاءالدین حسن به شاهان ایران باستان (عصامی، ۱۹۴۸، ص ۵۲۱ و ۶۰۸ / فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۲۷۳ / طباطبایا، ۱۳۵۵ق، ص ۱۱ / مکی، ۱۹۱۰، ج ۱، ص ۱۵۸) و رواج آن در آغاز شکل‌گیری این سلسله، منجر به مقبولیت شخصیت فردی اولین سلطان بهمنی گردید، اما کسب مشروعیت برای سلطنت (از طریق کسب اجازه از سوی خلیفه عباسی) در دوره محمدشاه بهمنی، اقدامی فراتر از انتساب به شاهان ایران باستان به شمار می‌رفت. به نظر می‌رسد سلطان محمدشاه و ملکه در پی ایجاد تقدس حکومت (نه تقدس فرد) در اذهان مسلمانان بودند. این اقدام امری دوراندیشانه به شمار می‌رفت. با این‌همه، در روند کاهش نفوذ علمای مذهبی، به‌ویژه صوفیان، مؤثر واقع نشد و سلطنت محمدشاه به دلیل مشروب‌خواری مورد اعتراض

۱. سلطان محمد تمام خزانه حکومتی را در آغاز سلطنت خویش، به ملکه سپرد. این امر منجر به متهم شدن سلطان به خفت عقل گردید. (ر.ک. فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۲۸۵) شاید بتوان اظهار داشت سپردن تمام خزانه حکومتی به ملکه هنگام سفر او به مکه و مدینه، به منظور پرداخت مبالغی به خلیفه عباسی و کسب مشروعیت سلطنت از سوی وی انجام شده باشد.

۲. پیش از ملوک بهمنی، سلطنت سلطان محمد بن تغلق نیز تحت نفوذ صوفیان قرار داشت. هنگامی که وی دستور مهاجرت اجباری اهالی دهلی را به دکن صادر کرد، در صدد برآمد تا با آل چنگیز مبارزه و جهاد کند. وی برای این امر، بزرگان فرقه «چشتیه» مانند مولانا فخرالدین، مولانا شمس‌الدین یحیی و شیخ نصیرالدین محمود را دعوت نمود تا در این باره موافقت آنان را جلب نماید. (ر.ک. میرخورد، ۱۳۹۸، ص ۲۸۱-۲۸۲).

زین‌الدین صوفی قرار گرفت. وی مخالفت خود را با سلطان محمد آشکارا اعلام نمود. محمدشاه از اقدام او اظهار نگرانی کرد و شرایط وی را برای مصالحه پذیرفت. سپس پیغامی به همراه صدرالشریف با این جمله که «من زان توام تو زان من باش» به سوی زین‌الدین صوفی فرستاد. وی با این شرط که سلطان همانند پدرش در اجرای احکام شرعی و کاهش گناهان و جرایم کوشش کند و میان مردم مشروب ننوشد و به قضات اجازه اجرای قوانین را بدهد، با سلطان مصالحه کرد. سلطان محمد نیز به تخریب کارگاه‌های مشروب سازی دستور داد و مأموران را موظف به اجرای نظرات زین‌الدین نمود. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۲۹۴-۲۹۵) به دنبال اجرای قوانین مذهبی، دزدی نیز کاهش یافت. سلطان فرامینی به کارگزاران خویش به منظور پایان دادن به دزدی و راهزنی در جاده‌ها صادر کرد و در طول هفت ماه، قریب بیست هزار سر بریده به پایتخت فرستاده شد. پس از آن روابط شیخ و سلطان محمد به صلح گرایید. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۲۹۴-۲۹۵)

شیخ محمد سراج جنیدی نیز از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بود. محمدشاه اول، همانند پدرش علاءالدین حسن اعتقادی راسخ به وی داشت. سلطان محمد در انجام امور حکومتی، به‌ویژه لشکرکشی‌ها، با وی مشورت می‌کرد و از او برای پیروزی خود طلب دعا می‌نمود. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۲۸۶) مجاهدشاه (حک: ۷۷۶ق) نیز رابطه‌ای نیکو با شیخ جنیدی داشت. وی در آغاز لشکرکشی‌ها از شیخ طلب دعا می‌کرد. مجاهدشاه به دیگر صوفیان نیز احترام می‌گذاشت. وی پس از جلوس بر تخت سلطنت، برای ابراز احترام به مقبره شیخ برهان‌الدین غریب (در دولت‌آباد) رفت. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۲۹۶) همچنین سلطان محمدشاه دوم (حک: ۷۵۹-۷۷۶ق) توجه خاصی به شیخ جنیدی داشت. هنگامی که شیخ بیمار بود، سلطان به عیادت وی

می‌رفت. پس از مرگ شیخ، وی همچنان به زیارت مقبره او می‌رفت. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۰۲)^۱

اگرچه تسنن و گرایش حنفی در دوره ملوک بهمنی به عنوان مذهب رسمی به شمار می‌رفت، اما تمایلات شیعی از نخستین سال‌های حکومت آنان به تدریج، در دربار نفوذ یافت. فرشته درباره سفر زیارتی ملکه (مادر سلطان محمد اول) به مکه و مدینه چنین ذکر کرده است:

ملّاداد بیدری در تحفة السلاطین آورده که ملکه جهان اکثر اوقات به بقیع رفته، زیارت سیدالنساء فاطمة الزهرا - صلوات الله علیها و علی اولادها المعصومین - کرده به نام چهار یار و فرزندان جناب عصمت قباب بی‌بی خیرات می‌کرد. روزی از صدرالشریف پرسید که قبر جناب سیدالشهداء امام حسین - علیه التحیه... - کجاست؟ او گفت: در زمین کربلای معلی. ملکه جهان گفت که قبر حضرت بی‌بی درین جاست و قبر فرزند او در آنجا؟ به چه تقریب واقع شده؟ صدرالشریف قصه ظلم یزید پلید - علیه اللعنه - و شهادت آن حضرت - علیه السلام - را باز نمود. ملکه جهان گریه و نوحه بسیار کرده، گفت که کوچک‌ترین فرزندان نزد مادران بسیار عزیز و مکرم می‌باشند. اگر من زیارت آن جناب در نیابم، معلوم نیست که حضرت بی‌بی از من راضی و خشنود باشد. پس عازم جازم سفر کربلای معلی شده، در تهیه و استعداد آن سفر کوشید.

۱. شیخ رکن‌الدین بن شیخ سراج‌الدین ابوالمظفر جنیدی (۶۷۰-۷۸۱ق) اولین صوفی برجسته و صاحب نفوذ در دوره پنج سلطان نخست بهمنی است. وی از صوفیان منسوب به فرقه «جنیدیه» است و نسبش به ابوالقاسم جنید بغدادی می‌رسد. پدر وی از بغداد به پیشاور مهاجرت کرد و شیخ سراج در این شهر به دنیا آمد. وی نیز در دوره محمد بن تغلق از دهلی به دولت‌آباد مهاجرت کرد. (برای آگاهی بیشتر درباره شرح حال وی، نک: ملکاپوری، ۱۹۱۳، ص ۳۹۱-۳۹۳ / بشیرالدین احمد، ۱۹۱۵، ج ۳، ص ۵۲۴-۵۳۲). شیخ سراج جنیدی در سال ۷۹۰ق درگذشت. (ر.ک. شیرازی، نسخه خطی، ش 142/362، ب ۱)

فرشته می‌نویسد: پس از آنکه ملکه آماده سفر به کربلا گردید، حضرت زهرا علیها السلام را در خواب دید که به وی فرمودند: از حسن اعتقاد تو راضی گشتیم و خدا و رسول نیز از تو خشنودند. وی سپس یکی از افراد معتبر خود را با اموال و اسباب فراوانی به سوی بغداد روانه کرد تا با نام علی علیه السلام و حضرت زهرا و فرزندان وی، خیرات نمایند و بقیه اموال را میان سادات و زائران و خادمان تقسیم کنند. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۲۸۵)

به استناد فرشته، تا زمان سلطنت سلطان غیاث‌الدین بهمنی (حک: ۷۹۹ق) بسیاری از سادات در دکن ساکن بودند. گواه این مطلب سخنی است که سلطان غیاث‌الدین در دوره سلطنت خویش ذکر کرده است. فرشته می‌نویسد: غیاث‌الدین با «تغلیچین» (سرکرده غلامان ترک) مخالف بود و درباره وی اظهار می‌داشت:

... نزد مردم بسیار قبیح است که غلامان را بر سر خلائق، که در آن میان جمعی کثیر از اولاد پیغمبر آخرالزمان - صلی الله علیه و آله و سلم - خواهند بود، حاکم گردانم. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۰۴)

فیروزشاه بهمنی و تمایلات شیعی

شیخ سراج جنیدی در دوره بهمنیان، شاگردان متعددی تربیت کرد و زمینه جذب صوفیانی از ایران و شمال هند به دکن را فراهم آورد. پس از مرگ وی، جانشینان و مریدان او فعالیت مذهبی‌اش را ادامه دادند. (همدانی، نسخه خطی، ب ۵۵) با این همه، جانشینان شیخ سراج جنیدی از موقعیت ویژه‌ای برخوردار نبودند؛ چنان‌که پس از درگذشت وی، دکن از حضور صوفیان برجسته محروم شد. در چنین شرایطی، هنگام سلطنت فیروزشاه بهمنی (حک: ۸۰۰-۸۲۵ق) گیسودراز (صوفی برجسته) به دولت‌آباد مهاجرت کرد. اما وی پس از مدتی، به منظور کسب دانش از صوفیان و علما، به‌ویژه شیخ نصیرالدین محمد چراغ، به سوی دهلی رفت. (مقیم هروی، ۱۹۱۱، ج ۳، ص ۱۷ / رحمان علی، ۱۳۳۲ق، ص ۸۲)

گیسودراز برای بار دوم، در دوره فیروزشاه بهمنی هنگامی که در سن ۹۰ سالگی بود، از دهلی روانه دکن شد و در خُلدآباد سکنا گزید. فیروزشاه وی را به «گلبرگه» (پایتخت بهمنیان) دعوت کرد. گیسودراز علی‌رغم میل خویش و به اصرار فیروزشاه، در گلبرگه اقامت نمود و سلطان بهمنی برای وی خانقاهی در کنار دربار خویش بنا نهاد. (ملکاپوری، ۱۹۱۳، ص ۲۸۵) فیروزشاه با این اقدام درصدد بود تا از تبدیل شدن وی به قدرتی رقیب در دولت‌آباد جلوگیری کند و ارتباط او با مردم را تحت کنترل و نظارت خویش درآورد. ولی محبوبیت وی منجر به ازدحام آنان در خانقاه او شد، (ملکاپوری، ۱۹۱۳، ص ۷۷) تا آنجا که برخی مریدان گیسودراز و طالبان علم از شمال هند و شهرهای گوناگون دکن، برای بهره‌گیری از تعالیم ارزشمند وی در گلبرگه اقامت گزیدند. (محدث دهلوی، ۱۹۹۱، ص ۱۵۲)

روابط میان فیروزشاه و گیسودراز خوب بود. گیسودراز سلطان را مورد توجه و دعای خیر خویش قرار می‌داد و برای بقای حکومت فیروزشاه بهمنی چنین دعا می‌کرد: «خدایا، شاه را، شاهزاده و کشور را حفظ کن و دشمنانشان را شکست بده. یقین دارم که دعاهایم مستجاب خواهد شد.» وی همچنین در اولین ملاقاتش با گیسودراز، از او خواست تا برای طول عمر وی دعا کند. گیسودراز نیز از فیروزشاه درخواست کرد تا روز بعد به دیدن او برود. هنگامی که سلطان به ملاقات وی رفت، گیسودراز به او گفت: «شب برای طول عمر تو دعا کردم، دعایم پذیرفته شد. تا زمانی که من زنده‌ام تو نیز زنده خواهی بود» (سامانی، ۱۳۴۷ق، ص ۳۴/ گیسودراز، ۱۳۶۲ق، ص ۸۶)

گیسودراز ۴۲ نفر را به عنوان جانشین و خلفای خویش تعیین کرد و به سراسر مناطق دکن برای تبلیغ فرستاد. (سامانی، ۱۳۴۷ق، ص ۱۳۶-۱۳۷) این امر از یک سو، و افزایش بی شمار پیروان او از سوی دیگر، منجر به نفوذ و محبوبیت ویژه وی گردید؛

چنان‌که حتی برخی علمای دربار نیز مانند خواجه احمد دبیر و قاضی منه‌الح‌الدین، معروف به «قاضی راجو»، از مریدان وی شدند. (سامانی، ۱۳۴۷ق، ص ۱۴۱-۱۴۳)

ویژگی‌های اخلاقی وی مانند مهمان‌نوازی، پذیرش مردم از طبقات گوناگون در خانقاه و سلک پیروان خود، سخنوری و فصاحت و مهارت در ارائه آموزش‌ها و آشنایی با زبان‌های فارسی، سانسکریت، عربی و دکنی (محدث دهلوی، ۱۹۹۱، ص ۱۵۲) از یک سو، و شایعه وجود اشیایی نزد گیسودراز مانند انگشتر حضرت علی علیه السلام (محدث دهلوی، ۱۹۹۱، ص ۷۷-۷۸)، رونوشت‌هایی از امام حسن و امام حسین علیهما السلام و صندلی پیر نصیرالدین چراغ از سوی دیگر، منجر به جذب توده وسیعی از مردم به سوی خانقاه او گردید. (محدث دهلوی، ۱۹۹۱، ص ۷۷-۷۸) این امر فیروزشاه بهمنی را بر آن داشت تا به بهانه ایجاد مزاحمت از سوی مردم، نسبت به انتقال خانقاه وی به مکانی دیگر اقدام کند. از این‌رو، گیسودراز به همراه خانواده‌اش در خارج از شهر گلبرگه اقامت گزید. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۱۶) به تدریج، روابط میان گیسودراز و فیروزشاه بهمنی به تیرگی گرایید. هنگامی که فیروزشاه فرزندش، حسن خان، را به ولیعهدی برگزید، گیسودراز با وی مخالفت کرد و شایستگی احمدخان (برادر فیروزشاه) را در امر سلطنت اعلام نمود. سلطان برای جلب رضایت گیسودراز، تلاش فراوانی کرد، اما این امر تأثیری در تغییر نظر وی نداشت. فرشته این عامل را علت اصلی انتقال خانقاه او به خارج از شهر گلبرگه ذکر کرده است. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ص ۷۷-۷۸) این امر به بدبینی مردم نسبت به فیروزشاه بهمنی انجامید و برخی شکست‌های فیروزشاه از سوی سلطان هندوی بیجانگر (همسایه جنوبی ملوک بهمنی) به دلیل تیرگی روابط وی با گیسودراز قلمداد شده است. (ابوالفیض من الله، نسخه خطی، ب ۹۴) این امر خود نشانگر نفوذ ویژه گیسودراز میان مردم است. وی از سوی آنان، لقب «بنده نواز» را دریافت کرده بود. (منعم همدانی، نسخه خطی، ب ۵۴)

فیروزشاه، که تحت تعلیم میرفضل‌الله اینجوی شیرازی پرورش یافته بود، (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۰۵ و ۳۰۷) در دوره سلطنت خویش، تحت تأثیر وی قرار داشت. وی به پیشنهاد اینجوی شیرازی، ازدواج متعه (مطابق مذهب تشیع) را پذیرفت. اگرچه دلیل این امر، علاقه فیروزشاه به زنان متعدد ذکر شده است، (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۰۵ و ۳۰۷)^۱ اما به نظر می‌رسد وی تحت تأثیر تمایلات شیعی بوده است. فیروزشاه بهمنی از طریق ازدواج و وصلت با خاندان میرفضل‌الله اینجوی شیرازی، وزیر شیعه ایرانی در دربار ملوک بهمنی (که از سادات بود)، با شیعیان اتحاد برقرار کرد. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۰۵ و ۳۰۸) به استناد فرشته، فیروزشاه بهمنی دختر ملک نائب میرفضل‌الله اینجو را به عقد نکاح شاهزاده حسن‌خان درآورد و یکی از دختران خود را به یکی از پسران میرفضل‌الله اینجو (به نام میرشمس‌الدین محمد اینجو) تزویج کرد. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۰۸) این امر نقطه عطفی در تحولات مذهبی این دوره به شمار می‌رود.

احمد شاه بهمنی و خاندان شاه نعمت‌الله ولی

دوره احمدشاه ولی بهمنی (حک: ۸۲۵-۸۳۸ق) نیز سرآغازی جدید برای تمایلات شیعی از سوی ملوک بهمنی به شمار می‌رفت. تیرگی روابط گیسودراز و فیروزشاه منجر به حمایت گیسودراز از احمدخان گردید. احمدخان با وی رابطه‌ای صمیمی

۱. فرشته می‌نویسد: فیروزشاه درصدد برآمد تا بیش از چهار زن داشته باشد. وی بدین منظور، علما را برای مشورت حاضر کرد. در این جلسه، به وی توصیه شد که راهی وجود ندارد، جز اینکه یکی از زنان را طلاق داده و همسر دیگری به عقد خویش درآورد. این امر خوشایند سلطان واقع نشد تا اینکه میرفضل‌الله اینجو پیشنهاد متعه را، که از نظر تسنن ممنوع بود، مطرح کرد. (ر.ک. فرشته، ۱۳۰۱ق، ص ۳۰۵ و ۳۰۷) خافی‌خان می‌نویسد: پیشنهاد متعه موافق با مذهب شیعه و مالکی بود. (ر.ک. خافی‌خان، ۱۹۲۵، ج ۳، ص ۵۱)

داشت و تحت حمایت او توانست بر فیروزشاه چیره شده، سلطنت را به دست گیرد. (حنفی، نسخه خطی، ب ۲۰۹-۲۱۰ / فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۱۶) گیسودراز مورد توجه ویژه احمدشاه قرار داشت؛ برای وی خانقاه بزرگی بنا کرد و اوقاف فراوانی مختص هزینه‌های آن نمود. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۱۶-۳۱۹) احمدشاه در خانقاه گیسودراز حاضر می‌شد و به تعلیمات وی گوش فرامی‌داد و به مریدان وی هدایایی اعطا می‌کرد. وی همچنین جاگیرهایی برای تأمین هزینه خانقاه به گیسودراز واگذار کرد. (ملکاپوری، ۱۹۱۳، ص ۱۰۷)

مرگ گیسودراز ضربه‌ای جبران‌ناپذیر بر احمدشاه وارد ساخت. با این‌همه، فرزندان و جانشینان گیسودراز نفوذ چندانی بر وی نداشتند. از این‌رو، وی به آنان وابسته نگردید و درصدد برآمد در محیطی جدید، با تمایلات و اندیشه‌های متفاوت، سلطنت خویش را مستحکم سازد. بر این اساس، پایتخت ملوک بهمنی را در سال ۸۲۹ق از گلبرگه به «بیدر» منتقل ساخت. (Yazdani, 1922, p.1 / طباطبا، ۱۳۵۵ق، ص ۵۴) به نظر می‌رسد احمدشاه علاقه‌مند بود تا دوره‌ای طولانی در گلبرگه (به مدت ۷۵ سال) را، که ملوک بهمنی در آنجا شرایط آمیخته با جنگ و اختلافات داخلی و خارجی را تجربه کرده بودند، رها کرده، سلطنت خویش را در منطقه‌ای جدید و به دور از فضای سیاسی آلوده به اختلافات داخلی آغاز کند. وی همچنین برای جبران خلأ ناشی از فقدان گیسودراز، اقدام به جذب خاندان شاه نعمت‌الله ولی از کرمان به دکن نمود. (طباطبا، ۱۳۵۵ق، ص ۵۴) این امر نه تنها طرحی مناسب برای تأمین تمایلات صوفی‌گرایانه وی به شمار می‌رفت، بلکه بر روند ترویج تشیع نیز تأثیرگذار بود. به نظر می‌رسد تمایلات شیعی احمدشاه در دعوت از خاندان شاه نعمت‌الله ولی، که تمایلات شیعی داشتند، بی‌تأثیر نبوده است. وی پیش از آغاز حکومت خود، در محلی به نام «خانان پور» نذر کرد اگر به سلطنت برسد آن مکان را «رسول آباد» نام‌گذاری کند و آنجا را وقف سادات مکه، مدینه کربلا و نجف نماید. (فرشته،

۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۱۷) وی براساس تمایلات شیعی خویش، مبالغ بسیاری میان سادات کربلا توزیع کرد (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۲۸) و با کسانی که به شیعه و سادات توهین می کردند، به سختی برخورد نمود. (طباطبا، ۱۳۵۵ق، ص ۷۳-۷۴) وی شخصی به نام سید ناصر کربلایی (یکی از شیعیان عراق) را با مبالغی فراوان برای رسیدگی به سادات به سوی کربلا فرستاد. سید ناصر میان راه، مورد بی احترامی یکی از سرداران احمدشاه قرار گرفت. سلطان پس از آگاهی از این موضوع، ضمن دلجویی از سید ناصر، سردار خود را به قتل رساند. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۲۸) طباطبا می نویسد: احترام احمدشاه ولی بهمنی نسبت به سادات چنان بود که خود آب بر دست آنان می ریخت. (طباطبا، ۱۳۵۵ق، ص ۶۸)

حضور شخصیت های شیعی در دکن، در تسریع روند ترویج تمایلات شیعی تأثیر گذار بود. بدین منظور، جذب خاندان شاه نعمت الله ولی (طباطبا، ۱۳۵۵ق، ص ۵۴)^۱

۱. طباطبا شاه نعمت الله ولی را جزو سادات به شمار آورده است. (ر.ک. طباطبا، ۱۳۵۵ق، ص ۵۴). شروانی می نویسد: مقبره احمد اول بزرگترین و زیباترین مقبره در بیدر است. تزیینات و کتیبه های روی آن به روشنی گواه بر تشیع اوست. این کتیبه ها ضمن صلوات بر پیامبر، حاوی نام حضرت فاطمه علیها السلام و دوازده امام شیعه علیهم السلام است. شجره نامه هایی نیز از شاه نعمت الله ولی بر دیوارها و سقف این مقبره وجود دارد که نام دوازده امام شیعه به عنوان اجداد معنوی شیخ در آن ثبت شده است. (ر.ک. Sherwani, 1953, pp. 371-372) عبدالرزاق سلسله نسب شاه نعمت الله ولی را چنین ذکر کرده است: نعمت الله بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن کمال الدین بن یحیی بن هاشم بن موسی بن جعفر بن صالح بن محمد بن جعفر بن حسن بن محمد بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن ابی عبدالله بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن حسین السبط بن علی الوصی و فاطمه بنت النبی - صلوات الله علیها. (ر.ک. کرمانی، ۱۳۵۳ش، ص ۲۲).

واعظی نیز شجره شاه نعمت الله ولی را چنین ذکر کرده است: خلیل الله، امیرزا برهان الدین، امیرزا محب الله، امیرزا حب الله، امیرزا ناصرالدین و امیرزا شمس الدین نورالله. (ر.ک. واعظی، ۱۳۵۳ش،

از کرمان به دکن، طرحی مناسب در این امر به شمار می‌رفت.^۱ از این‌رو، قاضی موسی نولکھی (Nawlkhi) و ملک‌الشرق قَلَنْقَرخان به کرمان فرستاده شدند. آنان نامه و هدایای سلطان احمدشاه را به شاه نعمت‌الله ولی تقدیم کردند. (طباطبا، ۱۳۵۵ق، ص ۵۴)^۲ وی هدایا و فرستادگان سلطان را با احترام پذیرفت، اما از رفتن به دکن به دلیل کهولت سن امتناع کرد. سپس یکی از مریدان خود به نام ملاقطب‌الدین کرمانی را به همراه تاج (کلاه) دوازده ترک و یک نامه، که در آن احمدشاه را با عنوان شهاب‌الدین احمدشاه ولی بهمنی خطاب کرده بود، به دکن فرستاد. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۲۸-۳۲۹)^۳ احمدشاه هنگامی که با ملاقطب‌الدین ملاقات کرد، متعجب شد و

ص ۳۱۹). واعظی همچنین احمدشاه ولی بهمنی را جزو خلفای شاه نعمت‌الله ولی ذکر کرده است. (ر.ک. واعظی، ۱۳۵۳ش، ص ۳۰۸)

۱. دربارهٔ مشهور بودن شاه نعمت‌الله ولی کرمانی چنین ذکر شده است: «سلاطین آفاق و اکابر هر دیار تحفهای لایق و نذورات موافق به خدمت خدامش می‌فرستادند. وقتی از اوقات دوستان با اخلاص، که در بلاد هندوستان بودند، تحفها و نذورات به خدمت آن حضرت می‌فرستادند». (ر.ک. مستوفی یزدی، ۱۳۵۳ش، ص ۱۸۹)

۲. تاریخ فرشته نام افرادی را که برای دعوت از شاه نعمت‌الله ولی به کرمان رفتند، شیخ حبیب‌الله جنیدی (از پیروان شاه نعمت‌الله ولی) و میرشمس‌الدین قمی و عده‌ای از اهل دل ذکر کرده است. (ر.ک. فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۲۸)

۳. فرشته می‌نویسد: در اوایل سلطنت احمدشاه ولی، دکن دچار قحطی شد و نهرها و چاه‌های بیشتر مناطق دکن خشک گردید. چارپایان و جانوران صحرایی از بی‌آبی مردند. سلطان احمدشاه از انبارهای غلهٔ شاهی، برای مردم جیرهٔ غذایی تعیین کرد. یک‌سال بدین منوال گذشت، اما اثری از باران نبود. سلطان مضطرب شد و علما و مشایخ را برای نماز استسقا جمع نمود، اما اثری از باران پدید نیامد و مردم سلطنت وی را شوم پنداشتند. سلطان از این امر متأثر شد و به تنهایی به صحرا رفت و چند رکعت نماز به جای آورد. سپس سر بر زمین نهاد و شروع به گریستن نمود. در همین زمان، ابرهای باران‌زا پدید آمد و شروع به باریدن کرد. مردم از خوش‌حالی فریاد زدند که: ای سلطان احمدشاه ولی بهمنی، ولایت تو معلوم شد. حالا به شهر مراجعت کن تا خلق آسوده شوند.

اظهار داشت: این همان درویشی است که من وی را در عالم رؤیا دیده‌ام. وی احمدشاه را «صوفی» خواند. احمدشاه از لقبی که دریافت کرده بود، خوش‌حال شد و آن را پذیرفت. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۲۹) وی پیش از آن نیز از سوی گیسودراز لقب «صوفی» دریافت کرده بود. (Briggs, 1981, v.2, pp.405-406)

پس از مدتی، احمدشاه درصدد دعوت فرزند شاه نعمت‌الله ولی به دکن برآمد. بدین منظور، خواجه عمادالدین سامانی و سیف‌الله احسن آبادی را به سوی وی فرستاد. شاه نعمت‌الله ولی از فرستادن پسرش (خلیل‌الله) خودداری کرد و به ناچار، نوۀ خویش میرزا نورالله (پسر خلیل‌الله) را به دکن فرستاد. (طباطبا، ص ۶۵) احمدشاه عده‌ای را به استقبال وی به بندر «چاول» (Chaul) (واقع در سواحل غربی دکن) فرستاد. هنگامی که وی به بیدر (پایتخت ملوک بهمنی) رسید، سلطان به ملاقات او رفت. پس از مدتی، سلطان یکی از دختران خویش را به عقد ازدواج او درآورد و او را به سمت ملک‌المشایخ منصوب کرد. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۲۹)

پیوند سلطان احمدشاه با خاندان شاه نعمت‌الله ولی با ازدواج‌های بعدی مستحکم گردید. پس از درگذشت شاه نعمت‌الله ولی، در سال ۸۳۴ق فرزندش، خلیل‌الله، جانشین او شد. مهاجرت وی به دکن دوره‌ای جدید از تفوق مهاجران شیعی مذهب را آغاز کرد. فرزندان وی به نام‌های شاه حبیب‌الله و شاه محب‌الله با خانواده سلطان بهمنی وصلت کردند. سپس شاه محب‌الله به عنوان فرمانده نظامی و قاضی انتخاب شد. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۲۹)

دل‌بستگی احمدشاه نسبت به خاندان شاه نعمت‌الله ولی منجر به توجه اهالی بیدر به آنان گردید. نعمت‌آباد، که محل سکونت شاه خلیل‌الله بود، همانند پایتخت، مورد

فرشته می‌نویسد: پس از آن احمدشاه معروف به «سلطان احمدشاه ولی بهمنی» گردید. (ر.ک. فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۲۲/ جکجیون داس، نسخه خطی، ش Hdd,6253,27، ب ۶۲ الف)

توجه سلطان قرار گرفت. سپس بسیاری از مردم، به‌ویژه ملازمان دربار، امرا و سران سپاه در آنجا اقامت گزیدند. (طباطبا، ۱۳۵۵ق، ص ۷۶-۷۷) همچنین خاندان شاه نعمت‌الله ولی عهده‌دار خدمات نظامی و اداری شدند و اقطاع و جاگیرهایی از سوی سلاطین دریافت کردند؛ حبیب‌الله منطقهٔ بیر (واقع در شمال غربی بیدر) را به عنوان اقطاع دریافت کرد. وی فرماندهی لایق در لشکرکشی‌های نظامی ملوک بهمنی بود. از این رو، لقب «غازی» و «بت‌شکن» به او داده شد. (معصوم‌علیشاه، ۱۳۲۹ق، ج ۳، ص ۹۳-۹۴) نفوذ خاندان شاه نعمت‌الله ولی در دوران پس از احمدشاه نیز همچنان ادامه یافت؛ جلوس احمد دوم (حک: ۸۶۲-۸۳۸)، احمد سوم (حک: ۸۶۷-۸۶۵) و محمد سوم (حک: ۸۶۷-۸۸۷) بر تخت سلطنتی به‌دست فرزندان و نوادگان این خاندان و سایر صوفیان و مشایخ صورت گرفت. (طباطبا، ۱۳۵۵ق، ص ۷۵، ۹۶، ۱۰۷ و ۱۲۳) با این‌همه، در دورهٔ همایون‌شاه بهمنی (حک: ۸۶۲-۸۶۴ق) شاه حبیب‌الله (از خاندان شاه نعمت‌الله ولی) به دلیل همکاری در یک شورش، به قتل رسید. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۴۲)

شهرت خاندان شاه نعمت‌الله ولی و مشارکت آنان در امور سیاسی و اجتماعی، منجر به شهرت دربار ملوک بهمنی و جذب شیعیان به دکن شد. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۲۶) محمود گاوآن (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۵۸)، شیخ آذری و سلطان قلی قطب‌شاه (یکی از فرماندهان نظامی ملوک بهمنی) از جمله افرادی بودند که به منظور پیوستن به خاندان شاه نعمت‌الله ولی عازم دکن شدند. (بافقی، ۱۳۴۰ق، ج ۳، ص ۵۳-۵۴)

این افراد که با هدف پیوستن به خاندان شاه نعمت‌الله ولی در دکن حضور یافتند، به رشد و توسعهٔ زبان فارسی در این منطقه کمک نمودند. چنان‌که شیخ آذری در بیدر، (Bidar) پایتخت بهمنیان، حضور یافت و فعالیت‌های فرهنگی وی منجر به رشد و تقویت زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در دکن گردید. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۲۶)

همچنین اثری در زمینهٔ خاندان شاه نعمت‌الله ولی در این دوره، توسط عبدالعزیز بن

شیر ملک واعظی به زبان فارسی تحت عنوان احوال و آثار نعمت‌الله ولی، تألیف و به احمدشاه دوم تقدیم شد. (واعظی، ۱۳۵۳، ص ۲۷۲)

محمود گاوان (وزیر برجسته ایرانی در دربار ملوک بهمنی) نیز در مهاجرت خویش از گیلان به هندوستان، به قصد دیدار شاه محب‌الله وارد بیدر شد. (واعظی، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۳۵۸) حضور وی در دکن به عنوان وزیر ملوک بهمنی، منجر به تقویت تشیع گردید. به استناد مورخان، وی فردی پاک دین بود که مطابق شرع نبوی عمل می‌کرد و شیخین را نیز تکریم می‌نمود. (نیمدهی، نسخه خطی، ش ۲۷۱ ج ۲، ب ۴۹۸ الف / فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۵۹)^۱ گاوان در طول وزارت خویش، نامه‌های متعددی به برخی بزرگان سادات نگاشت. (گاوان، ۱۹۴۸، نامه‌های ش ۳۱، ۳۵، ۵۳، ۶۰، ۱۰۵، ۱۰۷ و ۱۴۷) این امر نه تنها بیانگر حضور سادات و شیعیان در دکن، بلکه حاکی از تمایلات شیعی محمود گاوان است. برخی جملات در مکاتیب محمود گاوان نشانگر تشیع وی است. کلماتی مانند «بمحمّد و الاولاد»، «بمحمّد و حیدر» و جملاتی در ستایش پیامبر و خاندان وی (گاوان، ۱۹۴۸، نامه‌های ش ۱۰، ۲۳، ۹۴، ۱۰۴ و ۲۰۰)^۲ در خاتمه برخی نامه‌های او ذکر شده است. وی همچنین در مکتوبی که به شیخ محمود الماندوی نگاشته است، پس از سرودن شعر می‌نویسد: «و صورت کلام جلی حضرت امیرالمؤمنین علی - کرم‌الله وجهه - در مرآت ذات خبائث سماتش منجلی گشت.»

۱. آقابزرگ طهرانی در تألیف خویش، الذریعه، مکرر وی را از مؤلفان شیعی ذکر کرده است. (ر.ک.

طهرانی، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۳۲۰؛ ج ۱۷، ص ۱۸۰؛ ج ۲۲، ص ۲۷۸-۲۷۹)

۲. وی در یکی از نامه‌هایش در وصف پیامبر اکرم ﷺ و خاندانش چنین می‌سراید:

محمد کاصل هستی شد وجودش	جهان‌گردی زشاد روان وجودش
محمد کافرینش هست خاکش	هزاران آفرین بر جان پاکش

و بر آل و اصحاب او، که ثمره شجره وجود و نجوم آسمان هدایت وجودند، واصل باد. «(ر.ک.

گاوان، ۱۹۴۸، نامه ش ۲۳، ص ۱۱۴)

(گاوان، ۱۹۴۸، نامه ش ۹۸، ص ۲۹۱) چنین جملاتی در ریاض‌الانشاء، تشیع محمود گاوان را آشکار می‌کند. این امر در تقویت اعتقادات شیعی در دکن تأثیر گذاشت؛ چنان‌که برخی از فرماندهان نظامی مانند یوسف عادل‌خان ترک و حسن نظام‌الملک بحری تحت تأثیر اعتقادات مذهبی محمود گاوان قرار گرفتند. (خافی‌خان، ۱۹۲۵، ج ۳، ص ۱۰۷)

علاءالدین احمد دوم و کشتار سادات و شیعیان

علاءالدین احمد دوم (حک: ۸۳۸-۸۶۲ق) در حالی که دو تن از سادات (شاه خلیل‌الله در دست راست و سید حنیف در دست چپ وی) او را همراهی می‌کردند تاج‌گذاری کرد. گزارش طباطبا حاکی از آن است سادات و علما هنگام تاج‌گذاری علاءالدین احمد دوم در دربارش حضور داشتند و به وی تبریک گفتند. (طباطبا، ۱۳۵۵ق، ص ۷۵) این امر به تداوم اختلافات میان تسنن و تشیع انجامید، ولی به دنبال توطئه مسلمانان سنی‌مذهب (معروف به دکنی‌ها)، برخی از سادات و شیعیان (معروف به آفاقی‌ها) در واقعه‌ای معروف به «چاکنه» (Chakneh) به قتل رسیدند. این امر از آنجا روی داد که خلف حسن بصری در سال ۸۵۰ق از سوی سلطان علاءالدین احمد دوم، مأمور سرکوبی راهزنان منطقه سنگیسر (Sangisar, Sangameshwar) (واقع در سواحل غربی دکن) گردید. وی اولین حصار سنگیسر را تسخیر کرد و حاکم آنجا به نام «سیرکه» دستگیر شد. سرکه توطئه‌ای اندیشید و به خلف حسن بصری اظهار داشت: «وی مسلمان شده است و به دلیل آشنایی به جنگل، قصد دارد لشکر بهمنیان را برای تسخیر سنگیسر راهنمایی کند.» خلف حسن به او اعتماد کرد. سرکه آنان را به راهی کشاند که از سه طرف محصور به کوه‌های بلند بود.^۱ سپس خود میان دره‌ها پنهان شد و به سوی سنگیسر رفت. حاکم سنگیسر سی‌هزار پیاده تویچی

۱. نیمدهی نام اولین حصار را «پیسر» ذکر کرده است. وی می‌نویسد: «مقدم حصار آنها را به راهی کشاند که از یک طرف، خلیج دریا بود و از سوی دیگر، کوهی بلند قرار داشت.» (ر.ک. نیمدهی، نسخه خطی، ش 271 ج ۲، ب ۴۵۳ الف و ب)

و کماندار جمع نمود و سیر که نیز به او پیوست. آنها شبانه بر مسلمانان حمله کردند و بیش از هفت هزار تن را به قتل رساندند. خلف حسن بصری نیز (که در این هنگام بیمار شده بود) به همراه پانصد نفر سادات به قتل رسید. عده‌ای نیز گریختند و خود را به نزد امرای دکنی (که با خلف حسن بصری مخالفت کرده بودند) رساندند. این واقعه فرصتی مناسب برای دکنی‌ها فراهم کرد. آنها نزد سلطان علاءالدین احمد، از آفاقی‌ها بدگویی کرده، واقعه را به شکل دلخواه به اطلاع سلطان رساندند و او را به قتل سادات چاکنه تشویق کردند. سلطان علاءالدین نیز دستور به قتل ساکنان چاکنه داد. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۳۴-۳۳۶)^۱ در این کشتار، ۲۲۰۰ سید و ۱۰۰۰ تن شیعه غیرسید، که در چاکنه ساکن بودند، به قتل رسیدند. قتل آنان از سوی دکنی‌ها، با تشکیل مجلس میهمانی صورت گرفت. آفاقی‌ها، به‌ویژه سادات، به این جشن دعوت شدند و هنگام ورود به میهمانی کشته شدند. در این کشتار، لشکری متشکل از مسلمانان و هندوان، که توسط راجا رستم (نظام‌الملک) و سالار حمزه (مشیرالملک) ترتیب داده شده بود، شرکت داشتند. (طباطبای، ۱۳۵۵ق، ص ۸۳-۸۴ / مقیم هروی، ۱۹۱۱، ج ۳، ص ۲۸-۲۹ / فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۳۵-۳۳۶ / نیمدهی، نسخه خطی، ش ۲۷۱ ج ۲، ب ۴۵۳ الف و ب)^۲

۱. فرشته می‌نویسد: برخی امرای مغول، که از این واقعه جان سالم به در برده بودند، در صدد برآمدند تا سلطان را از حيله‌ای که سرکه به کار برده بود و موجب قتل خلف حسن بصری و آفاقی‌ها شده بود، مطلع سازند. دکنی‌ها از این امر اطلاع یافتند و بلافاصله به سلطان نامه نوشتند که خلف حسن بصری با کمک سادات چاکنه در صدد شورش و فتنه‌انگیزی علیه سلطان بودند و ما هر چه او را نصیحت کردیم فایده نبخشید و به دشنام سلطان زبان گشود. مشیرالملک دکنی نامه را به سلطان رساند. سلطان در مستی بود و دستور به قتل آنان داد. (ر.ک. طباطبای، ۱۳۵۵ق، ص ۸۱-۸۴ / فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۳۴-۳۳۶)

۲. طباطبای، نظام‌الدین احمد، فرشته و نیمدهی، تعداد کشته‌شدگان سادات را ۱۲۰۰ تن و غیرسید را ۱۰۰۰ تن ذکر کرده‌اند. (ر.ک. طباطبای، ۱۳۵۵ق، ص ۸۳-۸۴ / مقیم هروی، ۱۹۱۱، ج ۳، ص ۲۸-۲۹)

سلطان پس از این واقعه، هنگامی که در یکی از سخنرانی‌های خویش در نماز جمعه، خود را با القاب «السلطان العادل الکریم الحلیم الرؤف علی عبادالله الغنی علاءالدینا و الدین علاءالدین بن اعظم السلاطین» توصیف کرد، مورد عتاب و سرزنش یکی از تجّار عرب قرار گرفت و رثوف بودن وی به دلیل واقعه‌ی چاکنه مورد سؤال واقع شد. به استناد منابع تاریخی، سلطان از این امر به شدت آشفته گردید و تا هنگام مرگ، از منزل خارج نشد. (طباطبا، ۱۳۵۵ق، ص ۸۷/ فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۳۸/ نیمدهی، نسخه‌ی خطی، ش 271، ج ۲، ب ۴۶۰ ب)

مذهب تشیع و سال‌های پایانی حکومت ملوک بهمنی

در سال‌های پایانی دوره‌ی بهمنیان، تمایلات شیعی افزایش یافت. سلطان محمودشاه بهمنی (حک: ۸۸۷-۹۲۴ق) با آنکه بر مذهب تسنن بود، ولی تمایلات شیعی از خود نشان می‌داد. به استناد فرشته، وی در گرفتاری‌ها و مشکلات، از نام «علی» علیه السلام مدد می‌جست. این امر در شعری که از وی به جای مانده، آشکار است. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۷۴)^۱ با وجود این، وی هدیه‌ی شاه اسماعیل صفوی را، که تاج گران‌بهایی بود، نپذیرفت و فرستاده‌ی او را به سوی ایران بازگرداند. طباطبا دلیل این امر را سنی بودن سلطان محمود شاه بهمنی و سپاه وی ذکر کرده است. (طباطبا، ۱۳۵۵ق، ص ۱۶۲) به نظر می‌رسد پذیرش هدیه‌ی شاه اسماعیل صفوی، تأثیری در حفظ و تداوم قدرت ملوک بهمنی نداشت؛ زیرا قلمرو حکومت محمودشاه گرفتار تجزیه شده بود و سلسله‌ی ملوک

فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۳۵-۳۳۶/ نیمدهی، نسخه‌ی خطی، ش 271، ج ۲، ب ۴۵۳ الف و ب/ یحیی‌خان، نسخه‌ی خطی، ش E the 409-1147، ب ۴۲ الف و ب)

۱. محمود شاه بهمنی چنین سروده است:

در بحر غم فتادم و امواج بی‌عدد تا چند دست و پا زنم؟ یا علی مدد.

(ر.ک. فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۱، ص ۳۷۴).

بهمنی در آستانه زوال قرار داشت. در چنین شرایطی، فرماندهان نظامی درصدد کسب استقلال برآمدند. در این میان، یوسف عادل‌خان ترک، سلطان‌قلی قطب‌شاه و برهان نظام‌شاه به عنوان امرای نظامی بهمنیان، مذهب تشیع را در قلمرو خویش به رسمیت شناختند.

یوسف عادل‌شاه در دوره وزارت محمود گاوان، تحت نظارت وی تربیت شده بود. از این‌رو، تمایلات شیعی داشت. او در دوره فرمان‌داری‌اش مبلغ بیست هزار هون به علما، فضلا، سادات مدینه، کربلا و نجف خیرات کرد. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۲، ص ۶) وی در دوره فرمان‌داری خویش، در بیجاپور، خبر رسمیت یافتن مذهب تشیع در دربار شاه اسماعیل اول صفوی را دریافت کرد. این خبر عزم یوسف عادل‌شاه را در اتخاذ مذهب تشیع تقویت نمود. (زبیری، ۱۳۱۰ق، ص ۱۹-۲۱) فرشته در این باره می‌نویسد:

یوسف عادل‌شاه مجلس عظیم ترتیب داد و میرزا جهانگیر قمی و حیدر بیگ و غیره را، که از امرای شیعه مذهب بودند، و سید احمد صدری و دیگر علما را، که همان مذهب داشتند، حاضر ساخت و گفت: وقتی که خضر - علی نبینا و آله و علیه‌السلام - مرا در عالم رؤیا مژده سلطنت رسانید، فرمود که هر گاه سلطنت مملکتی نصیب تو گردد باید که پیوسته سادات و محبان اهل بیت رسول آخرالزمان را معزز و مکرم داری و همواره در تقویت ائمه اثنا عشر - علیهم‌الصلاة والسلام - همت خود بگماری، با خدا عهد کردم که اگر ملک‌بخش تعالی و تقدس این دولت کرامت فرماید مذهب شیعه رواج داده، رئوس منابر را القاب همایون مزین گردانم. همچنین وقتی که تمراج و بهادر گیلانی از دو طرف آشوب و غوغا در مملکت انداخته، نزدیک بود ملک از دست برود و آن را اثر وفا نکردن تعهد دانسته، مجدداً با واقف الضمایر عهد بستم که به عهد فراغت مهمات در ترویج مذهب تشیع بکوشم. اکنون در این باب چه می‌گویید؟ حاضران هر یک به نوعی واکنش نشان دادند. برخی او را در این کار تأیید کردند و برخی دیگر به خطرهایی که از خارج و داخل متوجه

ممکلت بود، اشاره کردند و یادآور شدند که بسیاری از امرای دربار او و سران ممالک همسایه سنی هستند و اقدام او ممکن است حکومت وی را در معرض خطر قرار دهد. (فرشته، ۱۳۰۱ق، ج ۲، ص ۱۱)

یوسف عادل‌شاه تصمیم خود را عملی نمود و در سال ۹۰۸ق در روز جمعه، مردم را در مسجد بزرگ بیجاپور گرد آورد و به دستور او نقیب‌خان، که از سادات مدینه بود، بر منبر رفت و عبارت «اشهد انّ علیاً ولیّ الله» را به اذان افزود. سپس خطبه به نام ائمه اثنا عشر علیهم‌السلام خواند و نام صحابه را از خطبه برانداخت. (زبیری، ۱۳۱۰ق، ص ۱۹-۲۱) وی پس از اعلام تشیع در بیجاپور در سال ۹۱۶ق، سید احمد هروی را به همراه نامه خویش، که حاکی از رواج تشیع در اقطاع خویش بود، به حضور شاه اسماعیل صفوی فرستاد. در همین زمان، یوسف عادل‌شاه درگذشت و پسرش اسماعیل عادل‌شاه بر تخت نشست. کمال‌خان دکنی به دلیل خردسالی اسماعیل عادل‌شاه، که دوازده سال داشت، امور بیجاپور را به دست گرفت و خطبه به مذهب حنفی خواند. اما هنگامی که اسماعیل عادل‌شاه قدرت را به دست گرفت، بار دیگر خطبه به نام امامان دوازده‌گانه خوانده شد. شاه اسماعیل صفوی در این هنگام، فرستاده خود را به دکن فرستاد. وی (که نام او در منابع ذکر نشده) به دستور سلطان محمودشاه بهمنی در احمدآباد منتظر ماند. سپس با میانجی‌گری اسماعیل عادل‌شاه، وارد بیجاپور شد. اسماعیل عادل‌شاه با احترام فراوان، نماینده شاه اسماعیل صفوی را به ایران بازگرداند. سپس شاه اسماعیل صفوی ابراهیم ترکمان را به همراه نامه‌ای به دربار اسماعیل عادل‌شاه فرستاد. وی در این نامه، سلطان بیجاپور را «مجدالسلطنة و الحشمة و الشوكة و الاقبال اسماعیل عادل‌شاه» خطاب کرد. اسماعیل عادل‌شاه نیز به مناسبت این خطاب، دستور داد جشنی برپا کنند و لشکریان تاج سرخ دوازده ترک بر سر بگذارند. وی در این امر اصرار ورزید و اعلام نمود: هر کس دستور او را اجرا نکند دوازده گوسفند جریمه خواهد شد و میان بازار مورد تمسخر قرار خواهد گرفت.

او همچنین دستور داد روزهای جمعه، اعیاد و سایر ایام متبرک برای سلامتی شاه اسماعیل صفوی، بر منابر فاتحه خوانده شود. (خافی‌خان، ۱۹۲۵، ج ۲، ص ۲۸۱، ۲۹۰-۲۹۱/زیبری، ۱۳۱۰ق، ص ۳۳)

سلطان قلی قطب‌شاه^۱ از دیگر فرماندهان نظامی ملوک بهمنی نیز تمایلات شیعی داشت. وی در سال‌های پایانی حکومت بهمنیان، اعلام استقلال کرد و خطبه به نام امامان دوازده‌گانه خواند. وی همچنین اعلام کرد نام شاه اسماعیل صفوی پیش از نام وی در خطبه ذکر شود. (خافی‌خان، ۱۹۲۵، ج ۲، ص ۳۶۸-۳۷۰) همچنین تشیع در دوره نظام‌شاهیان توسط برهان نظام‌شاه^۲ به رسمیت شناخته شد. اما این امر در سال ۹۳۵ق پس از اضمحلال کامل حکومت ملوک بهمنی روی داد. (مقیم هروی، ۱۹۱۱، ج ۳، ص ۶۸) با این‌همه، اتخاذ مذهب تشیع توسط سه تن از امرای نظامی، نشانگر تداوم تمایلات شیعی در دوره ملوک بهمنی و تقویت آن توسط برخی سلاطین، صوفیان و علمای شیعی مذهب است.

۱. سلطان‌قلی قطب‌شاه از ترکان بهارلو و قوم «علی شکر» بود. وی در ایران به دنیا آمد و سپس به دکن و دربار بهمنیان رفت. در توطئه قتل که علیه سلطان محمود بهمنی شکل گرفته بود، وی یکی از نجات‌دهندگان او بود. به همین دلیل، نزد سلطان تقریب یافت و به لقب «قطب‌الملکی» ملقب گردید و حکومت تلنگ به وی واگذار گردید. وی اگرچه پس از فوت سلطان محمود بهمنی اعلام استقلال کرد، اما همچنان به آخرین سلاطین بهمنی وفادار ماند. (ر.ک. خافی‌خان، ۱۹۲۵، ج ۲، ص ۲۸۱، ۲۹۰-۲۹۱/زیبری، ۱۳۱۰ق، ص ۳۳) قطب‌شاهیان با سلاطین صفوی نیز رابطه داشتند. نخستین اشاره به روابط آنان در تاریخ عالم آرای عباسی در وقایع سال ۹۴۸ق ذکر شده است که تعدادی از ایلچیان دکن به همراه هدایایی به حضور شاه طهماسب صفوی رسیدند. (ر.ک. اسکندریگ منشی، ۱۳۱۴، ج ۱، ص ۸۹)

۲. وی توسط یکی از فضلاء سلطانیة عراق به نام «شاه طاهر» به تشیع روی آورد. (ر.ک. مقیم هروی، ۱۹۱۱، ج ۳، ص ۶۸)

نتیجه

تغییر تمایلات و گرایش‌های مذهبی از تسنن به تشیع، در دوره ملوک بهمنی امری ناگهانی و دفعی نبود. همزمان با شکل‌گیری حکومت بهمنیان، تسنن به عنوان مذهب رسمی قلمرو آنان به رسمیت شناخته شد. این امر به دلیل نفوذ صوفیان سنی مذهب و حضور آنان در دکن روی داد. صوفیان اگرچه از لحاظ سیاسی و مالی به دربار وابسته نبودند، اما همواره بر ملوک بهمنی نفوذ معنوی و مذهبی داشتند. علاءالدین حسن بهمن‌شاه تحت حمایت آنان، حکومت خود را آغاز کرد و در طول سلطنت خویش، همواره صوفیان را مورد توجه قرار می‌داد. اگرچه این روند در سال‌های پس از علاءالدین حسن نیز ادامه یافت، ولی تمایلات شیعی در دربار وجود داشت، چنان‌که مادر سلطان محمد (همسر علاءالدین حسن) به سادات و ائمه دوازده‌گانه علیهم‌السلام علاقه داشت و در برخی مواقع، به زیارت قبور آنان می‌رفت.

سیاست جذب مهاجران توسط ملوک بهمنی زمینه‌های حضور برخی سادات و شیعیان را در دکن فراهم نمود. شخصیت‌های برجسته و با کفایت شیعی بلاد گوناگون اسلامی در دکن حضور یافتند و زمینه رشد و تقویت تشیع را در این منطقه فراهم کردند. حضور آنان در دکن بر تمایلات مذهبی ملوک بهمنی تأثیر گذاشت. به‌گونه‌ای که فیروزشاه تحت تأثیر میر فضل‌الله اینجوی شیرازی قرار داشت. وی شیعی مذهب بود و به عنوان وزیر ملوک بهمنی انجام وظیفه می‌کرد. فیروزشاه در موارد لزوم، نظریات فقهی تشیع را از وی می‌پذیرفت. به نظر می‌رسد این مسئله یکی از عوامل تیرگی روابط میان فیروزشاه و گیسودراز (سنی صوف مذهب) بوده است.

با مرگ گیسودراز، خلیفه برجسته‌ای جانشین او نگردید. در چنین شرایطی، احمدشاه ولی بهمنی خاندان معروف «شاه نعمت‌الله ولی» را از کرمان به دکن جذب نمود. این دوره نقطه عطفی در تقویت تشیع در این منطقه است. خاندان شاه نعمت‌الله ولی، که جزو سادات به شمار می‌آمدند، علاوه بر کسب محبوبیت میان

مردم، با ملوک بهمنی نیز وصلت نموده، مشاغل و مناصب حکومتی به دست آوردند. این امر کاملاً متفاوت با جریان حاکم در دوره اوایل حکومت بهمنی بود. خاندان شاه نعمت‌الله ولی برخلاف صوفیان سنی مذهب، در خانقاه‌ها عزلت‌نشینی اختیار نکردند، بلکه با حضور خود در امور حکومتی، به تقویت تشیع کمک نمودند. از این‌رو، زمینه ورود شیعیان برجسته‌ای مانند محمود گاوان به دکن فراهم گردید. برتری این خاندان منجر به تفوق شیعیان در دربار بهمنیان شد. به دنبال این امر، فرماندهان سنی مذهب شرایط قتل برخی سادات و شیعیان را در واقعه‌ای معروف به «چاکنه» ایجاد کردند. اگرچه این رویداد به تحریک و توطئه سپاه سنی مذهب انجام گرفت، اما سلطان علاءالدین احمد دوم از شدت پشیمانی، تا آخر عمر خویش از منزل بیرون نیامد.

تقویت تشیع بار دیگر در دوره وزارت محمود گاوان روی داد. وی تمایلات شیعی داشت و با سادات بلاد گوناگون اسلامی مکاتبه می‌نمود. اگرچه دوره وزارت وی بیشتر مصروف امور نظامی گردید، اما از طریق ارسال نامه‌ها به اطراف و انکاف، اقدام به جذب علما، سادات و شیعیان به دکن نمود. همچنین برخی فرماندهان نظامی تحت سرپرستی وی قرار گرفته، تمایلات شیعی یافتند. این امر اهمیت ویژه‌ای داشت؛ زیرا در سال‌های پایانی حکومت بهمنیان، استقلال‌طلبی فرماندهان مذکور زمینه رسمیت یافتن مذهب تشیع را فراهم کرد. یوسف عادل‌شاه و سلطان‌قلی قطب‌شاه از جمله امرای نظامی بودند که همزمان با آغاز زوال و انحطاط در حکومت بهمنیان، اعلام استقلال کردند و خطبه به نام امامان اثناعشر علیهم‌السلام خواندند. از این‌رو، به نظر می‌رسد تمایلات شیعی در دوره ملوک بهمنی به طور تدریجی در دربار آنان آغاز گردید و سپس در دوره فیروزشاه، احمدشاه ولی و محمدشاه (همزمان با وزارت محمود گاوان) رشد یافت و نتیجه آن به شکل اعلام مذهب تشیع در برخی مناطق دکن در سال‌های پایانی حکومت بهمنیان نمودار گردید.

منابع

۱. تذکره اولیای دکن، نسخه خطی، دهلی نو، کتابخانه انجمن ترقی اردو، ش ۱/۳/الف ۱۴.
۲. جکجیون داس، منتخب التواریخ، نسخه خطی، دانشگاه اسلامی علیگره، ش Hdd,6253,27.
۳. حنفی، محمد شریف، مجالس السلاطین، نسخه خطی، کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگره، بی شماره.
۴. ابوالفیض من الله، امین الدین، شوامل الجمل فی شمائل الکمل، نسخه خطی، گلبرگه، مجموعه روضه شیخ، بی شماره.
۵. شیرازی، رفیع الدین، تذکره الملوک، نسخه خطی، حیدرآباد، موزه سالار جنگ، ش 142/362.
۶. نیمدهی، قاضی عبدالعزیز، طبقات محمود شاهی، نسخه خطی، لندن، کتابخانه ویندسور، ش 271.
۷. همدانی، منعم خان، سوانح دکن، نسخه خطی، حیدرآباد، آرشیو دولتی، بی شماره.
۸. یحیی خان (میرمنشی فرخ سیر)، تذکره الملوک، نسخه خطی، کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگره، ش E The 409-1147.
۹. ابن بطوطه، ابوعبدالله محمد بن ابراهیم اللواتی، رحله، بیروت، دارصادر، ۱۹۰۶.
۱۰. ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل بن محمد بن عمر، تقویم البلدان، تصحیح بارون ماک کوکین دیسلان، پاریس، دارالطباعة السلطانیة، ۱۸۴۰.
۱۱. بداؤنی، عبدالقادر، منتخب التواریخ، تصحیح مولوی احمد بن علی صاحب، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۰.
۱۲. بشیرالدین احمد، واقعات مملکت بیجاپور، آگره، بی نا، ۱۹۱۵.
۱۳. بلگرامی، غلام علی آزاد، روضه الاولیاء، اورنگ آباد، بی نا، ۱۳۱۰ ق.
۱۴. خافی خان، محمد هاشم، منتخب اللباب، کلکته، بی نا، ۱۹۲۵.
۱۵. حسن، هادی، «روابط هندوستان با اندونسی و چین»، مجموعه مقالات، تهران، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی، ش ۵۶، ۱۳۷۳.

۱۶. رامهرمزی، ناخدا بزرگ بن شهریار، **عجائب الهند**، ترجمه محمد ملک‌زاده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
۱۷. رحمان علی، **تذکره علمای هند**، لکهنو، بی‌نا، ۱۹۱۳.
۱۸. زبیری، میرزا ابراهیم، **تاریخ بیجاپور** (مسمی به بساطین السلاطین)، حیدرآباد، بی‌نا، ۱۳۱۰ق.
۱۹. سامانی، محمدعلی، **سیر محمدی**، الله‌آباد، بی‌نا، ۱۳۴۷ق.
۲۰. سلطان محمد، **ارمغان سلطانی (سیر گلبرگه)**، آگرا، بی‌نا، ۱۹۰۲.
۲۱. شریف ادیسی، ابی عبدالله، **نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق**، بیروت، عالم الکتب، ۱۹۸۹.
۲۲. طباطبا، علی بن عزیزالله، **برهان مآثر**، دهلی، طبع جامعه دهلی، ۱۳۵۵.
۲۳. طهرانی، آقابزرگ، **الذریعة الی تصانیف الشیعه**، بیروت، بی‌نا، بی‌تا.
۲۴. عصامی، خواجه عبدالملک، **فتوح السلاطین**، تصحیح اوشا، مدرس، ۱۹۴۸.
۲۵. غوثی شطاری، محمد، **گلزار ابرار (تذکره صوفیا و علما)**، تصحیح دکتر محمد ذکی، علیگر، بی‌نا، ۱۹۹۴.
۲۶. فرشته، محمد قاسم هندو شاه، **گلشن ابراهیمی یا تاریخ فرشته**، کانپور، بی‌نا، ۱۳۰۱ق.
۲۷. کرمانی، عبدالرزاق، «تذکره در مناقب حضرت شاه نعمت‌الله ولی» در: **مجموعه ترجمه احوال شاه نعمت‌الله ولی کرمانی**، تصحیح و مقدمه ژان اوپن، تهران، ایرانشناسی، ۱۳۵۳.
۲۸. گاوان، خواجه عمادالدین محمود، **ریاض الانشاء**، به اهتمام غلام یزدانی، حیدرآباد دکن، دارالطبع سرکار عالی، ۱۹۴۸.
۲۹. گیسودراز، **مکتوبات چشتیه**، تصحیح مولوی حافظ سید عطا حسین صاحب، حیدرآباد دکن، بی‌نا، ۱۳۶۲ق.
۳۰. محدث دهلوی، عبدالحق، **اخبار الاخیار فی اسرار الابرار (انوار صوفیه)**، ترجمه محمد لطیف ملک، لاهور، بی‌نا، ۱۹۹۱.
۳۱. مستوفی یزدی، «در احوال شاه نعمت‌الله ولی و اولاد او» (اقتباس از: **رساله صنع الهی نعمت‌اللهی**) در: **مجموعه ترجمه احوال شاه نعمت‌الله ولی کرمانی**، به تصحیح و مقدمه ژان اوپن، تهران، ایرانشناسی، ۱۳۵۳.

۳۲. معصوم علیشاه، محمد معصوم بن زین‌العابدین، طرائق الحدائق، تصحیح محمدجعفر محجوب، تهران، بی‌نا، ۱۳۳۹ق.
۳۳. مقبول احمد، وصف الهند و ما يجاورها من البلاد، علیگر، جامعة الاسلامیه، ۱۹۵۴.
۳۴. مقیم هروی، خواجه نظام‌الدین احمد بن محمد، طبقات اکبری، تصحیح محمد هدایت، بنگال، بی‌نا، بی‌تا.
۳۵. ملکاپوری، عبدالجبار، محبوب الوطن (تذکره سلاطین دکن) حیدرآباد، بی‌نا، بی‌تا.
۳۶. ملکاپوری، عبدالجبار، محبوب ذی‌المنن (تذکره اولیای دکن)، حیدرآباد، بی‌نا، ۱۹۱۳.
۳۷. میرخورد، سیدمحمد بن مبارک علوی کرمانی، سیر الاولیاء فی محبة الحق جل و علا، به کوشش محمد ارشد قریشی، اسلام‌آباد، بی‌نا، ۱۳۹۸ق.
۳۸. نظامی، تاریخ اولیای چشت، دهلی، بی‌نا، ۱۹۳۰.
۳۹. واعظی، عبدالعزیز بن شیر ملک، «رساله در سیر حضرت شاه نعمت‌الله ولی»، در: مجموعه ترجمه احوال شاه نعمت‌الله ولی کرمانی، به تصحیح و مقدمه ژان اوبن، تهران، ایران‌شناسی، ۱۳۵۳.
۴۰. مکی، عبدالله بن محمد عمر، ظفرالواله بمظفر و آله، تصحیح دنیسن راس، لندن، بی‌نا، ۱۹۱۰.
۴۱. رحمان علی، تذکره علمای هند، لکنهو، بی‌نا، ۱۳۳۲ق.
۴۲. بافتی، محمد مفید مستوفی، جامع مفیدی، به کوشش ایرج افشار، تهران، بی‌نا، ۱۳۴۰ق.
۴۳. اسکندریگ منشی، تاریخ عالم‌آرای عباسی، به اهتمام آقامیرزا محمود خوانساری، تهران، بی‌نا، ۱۳۱۴.

44. -----, **Antiquities of Bidar**, Calcutta, 1922.

45. Briggs, John, **History of the Rise of Mohammedan power in India**, Trans. of Gulshan-i- Ibrahimi of Ferishta, New Dehli, 1981, v.2.

46. Hassan, Mahdi, **Rise and Fall of Mohammad bin Tughluq**, London, 1938.

47. Sherwani, H. K, **The Bahmanis of the Deccan** , Hyderabad, 1953.

48. Yazdani, G. **The Early History of The Deccan**, Oxford University, 1960.